

به مناسبت پروژه شکل‌دهی «تشکل بزرگ چپ»

سه چپ سازش‌ناپذیر

پس از انتشار *فراخوان* به مشارکت در روند شکل‌دهی تشکل بزرگ چپ (۱)، مطالبی چند پیرامون پروژه‌ی «وحدت چپ» انتشار یافته‌اند (۲). نگارنده نیز در گذشته زیر عنوان «کدام چپ؟» ابراز نظری در این باره کرده است (۳). اکنون نیز، به سهم خود، برای همراهی با تلاشی که سرنوشت آن وابسته به پیشرفت بحث‌هایی است که بتوان در جنبش چپ دامن زد، نکاتی را پیرامون سه «چپ» سازش‌ناپذیر در گستره ملی-جهانی در میان می‌گذارم.

تقسیم‌بندی دیگری از «چپ»

«چپ»، در فرایند سیکانس‌های تاریخی‌اش، از انقلاب فرانسه که این واژه را در پایان سده هجده خلق کرد تا امروز که دریافت عامیانه‌ای از آن به دست داده می‌شود، همواره پدیداری چندگانه بوده است. چپ‌ها در طول زمان، با وجود این که «اتحاد» همواره تکیه کلام شان بوده است، کمتر متحد شده‌اند و بیشتر در برابر هم قرار گرفته‌اند. ابتدا در نخستین سکانس تاریخی، از مانیفست تا کمون (پاریس)، نامی از «چپ» در میان نیست. در دیسکور مارکسی اما از سوسیالیسم‌های ارتجاعی، فئودالی، بورژوازی و خرده‌بورژوازی... تا کمونیست‌ها چون «بخشی از احزاب کارگری» و «با عزم‌ترین آن‌ها» (۴) صحبت می‌شود. در سکانس تاریخی بعدی تا آغاز سده بیستم نیز باز هم از «چپ» سخنی در میان نیست. چه در این هنگام، آلمانی‌ها واژه «سوسیال دموکراسی» را در جنبش کارگری و سوسیالیستی اختراع و در ادبیات سیاسی جهانی وارد می‌کنند. سپس در سکانس سوم، با شکل‌گیری «سوسیالیسم واقعاً موجود» در روسیه در پی انقلاب اکتبر، باز هم خبری از «چپ» نیست. اما به وفور سخن از «بلشویک»، «منشویک»، «سوسیالیست انقلابی»، «کمونیست» یا «آنارشویست»... می‌رود. این بار انقلابیون روس هستند که به نوبه‌ی خود مفاهیمی چون «کمونیسم چپ» و «چپ‌روی» را ابداع و در ادبیات سیاسی جهانی وارد می‌کنند.

به واقع، واژه «چپ» در برابر «راست» ابتدا در کارزارهای انتخاباتی در کشورهای دموکراتیک رایج و سپس جهان‌گیر می‌شود. به طور نمونه در فرانسه، در زمان تشکیل جبهه خلقی در سال‌های ۱۹۳۶-۱۹۳۸، ائتلافی از سه حزب سوسیالیست، کمونیست و رادیکال به نام «اتحاد چپ» شکل می‌گیرد که دو سال نیز حکومت می‌کند. از این پس در گفتمان سیاسی، تقسیم بر اساسی «چپ» و «راست» بیش از پیش به جای تقسیمات پیشین بر پایه سیستم‌های نظری، فلسفی یا ایدئولوژیکی می‌نشیند.

اما امروزه چپ به نام چپ کمترین و عام‌ترین چیز را می‌گوید و به مردم انتقال می‌دهد. هر گراپیشی، حتا از درون چپ، تعبیر و تفسیر ویژه‌ی خود را از این نام دارد. در حقیقت مفهومی منسجم به نام «چپ» چون بینش، جهان‌بینی، فلسفه یا نظریه وجود ندارد. شاید بتوان، آن هم با احتیاط، از چپ تنها تصویری کلی به دست داد و چنین گفت: «چپ» جریانی است که در زمینه‌ی مبارزه برای عدالت و برابری از «غیر چپ» متمایز می‌شود. اما اگر بخواهیم فرای این کلی‌گویی رفته معنا و مضمون آن عدالت و برابری را توضیح دهیم، باید همان‌طور که در نخستین سکانس تاریخی انجام

می‌گرفت وارد اختلاف‌ها و افتراق‌ها شده از آرمان‌ها، نظریه‌ها، فلسفه‌ها، راه‌کارها و شیوه‌های مختلف و متضاد در گونه‌گونی‌شان سخن گفت.

من در این جا تقسیم‌بندی‌های تا کنونی از جمله به سبک مارکسی یعنی بر مبنای تفکیک کمونیسم از سوسیالیسم‌های مختلف را در پیش نمی‌گیرم. چه امروزه، این‌ها نیز باید از سر بازمینی و تبیین شوند. در پی ناکامی دو سیستم تاریخی، یکی «سوسیالیسم واقعاً موجود» که سیستم استبدادی حزب- دولت را برقرار می‌کند و دیگری «سوسیال‌دموکراسی» که مدیریت اجتماعی سیستم سرمایه‌داری را بر عهده می‌گیرد، سوسیالیسم یا کمونیسم امروز را باید در شرایط نوین ملی- جهانی دوباره اندیشید و ابداع کرد. اگر «سوسیالیسم»، در نظریه و عمل، سوای آن دو سیستم نامبرده است که هست، پس باید تجدید بنا شود.

با این همه اما من، در تعریف و تبیین چپ، دست به تقسیمی از نوع دیگر می‌زنم. سه گونه «چپ» را از هم تفکیک می‌کنم. یکی را چپی می‌خوانم که کمر به اداره‌ی «اجتماعی» سیستم سرمایه‌داری بسته است و در نتیجه پاسدار وضع موجود است. آن را «چپ سیستمی» می‌نامم. دیگری «چپ تمامیت‌خواه» است که در راستای سلطه‌ی سیاسی و ایدئولوژیکی حزب- دولت می‌اندیشد و در بنا بر آن عمل می‌کند. سومی را «چپ‌رهای‌خواه» در گسست از بینش، فلسفه، سیاست و عملکرد دو دیگر تعریف می‌کنم. معنای مبارزه‌ی امروز و آینده این چپ را در آزادی، برابری و رهاییش Emancipation به‌ویژه در رهایی از سلطه‌ی سه‌گانه دولت، مالکیت و سرمایه نشان می‌دهیم. کمونیسم ما، چون فرضیه و شرط‌بندی، تنها با این معنای رهایی‌خواهانه تبیین می‌شود.

بدین ترتیب، من در این جا تقسیم چپ را بر پایه حفظ یا عدم حفظ سیستم سلطه در اشکال مختلف و رهایی از آن انجام می‌دهم. سه چپ از هم متمایز و تفکیک می‌شوند. چپی که نگهدار سیستم موجود است. چپی که سلطه‌ای دیگر را بر سلطه کنونی می‌نشانند و سرانجام چپ دیگری که آزادی و برابری در رهایی از سلطه و انقیاد را هدف زندگی و مبارزه‌ی امروز و آینده‌اش قرار می‌دهد.

حضور و فعالیت سه چپ نامبرده در جدایی و سازش‌ناپذیری‌شان را ما در همه جا و از جمله در ایران و اپوزیسیون آن مشاهده کنیم. در زیر و در خطوط کلی به توضیح هر یک می‌پردازیم.

چپ سیستمی

این چپِ رفرمیستی، در نیمه‌ی دوم سده نوزده، در پیوند جنبش کارگری آلمان با جنبش فکری سوسیالیستی در جهت اصلاح نظم سرمایه‌داری شکل می‌گیرد. آلمانی‌ها همان‌طور که دین و دولت را با رفرماسیون و پروتستانیسم در شکل سکولاریزاسیون شریک یکدیگر کردند - در حالی که فرانسوی‌ها آن دو را در شکل لائیسیته از هم جدا ساختند- با تجدید نظر در مارکسیسم نیز، سوسیالیسم و سرمایه‌داری را در شکل سوسیال دموکراسی در هم آمیختند.

امروزه با وجود ورشکستگی نظریه گزار سوسیالیستی از طریق رفرم در سرمایه‌داری، چپ سیستمی یا سوسیال‌دموکرات به حیات خود نه تنها در زادگاه اروپایی‌اش بلکه در سراسر جهان و از جمله در اپوزیسیون ایران ادامه می‌دهد و از استقبالی نیز گه‌گاه برخوردار می‌شود.

در غرب، بخش گسترده‌ای از سوسیالیست‌ها، به تدریج و گام به گام طی صد و پنجاه سال گذشته، به ضرورت حفظ نظام سرمایه‌داری و اصلاح آن از درون ایمان آورده‌اند. اینان امروزه سرمایه‌داری را در اساس آن یعنی در وجود مالکیت، سرمایه، کار مزدوری، بازار ملی و جهانی، بخش خصوصی و دولت، با کاهش بی‌عدالتی‌های نابهنجارش از طریق کنترل دولتی، تنظیم اقتصادی و کارکرد دموکراسی، چون تنها نظام ممکن، عقلانی و عملی برای سازماندهی جوامع بشری در مقیاس ملی و جهانی به رسمیت می‌شناسند. نزد اینان بدیلی بر سیستم حاکم کنونی متصور نیست، به‌ویژه در

زمینه‌ی مناسبات اجتماعی مبتنی بر انقیاد کار توسط سرمایه و در حوزه‌ی دموکراسی نمایندگی که هر دو در حفظ و بازتولید سیستم سرمایه‌داری به نحو مؤثری عمل می‌کنند.

عوامل مختلفی سبب شکل‌گیری چپ سیستمی شده‌اند که به چهار مورد آنها در این جا اشاره می‌کنیم. ابتدا این تصور که می‌توان به دو هدف اصلی سوسیالیستی یعنی عدالت و برابری از طریق اصلاح زیاده‌روی‌های سرمایه‌داری با حفظ اساس آن دست یافت. تصویری باطل چون سرمایه‌داری در درازای حیاتش و امروزه بیش از هر زمانی دیگر نشان داده و می‌دهد که بی‌عدالتی و نابرابری نه تنها با ساختارش ناسازگاری ندارند بلکه، هم‌زاد و هم‌بود آن، جزئی از ماهیت سیستم می‌باشند. عامل دیگر این است که سوسیالیست‌ها در فرایند عملکرد دموکراسی پارلمانی تبدیل به نیروهایی «برای قدرت»، به احزابی حکومتی شده‌اند. نیاز به کسب اکثریت آرای مردم برای پیروزی در انتخابات با هدف حکومت کردن و در نتیجه ضرورت جلب نیروهای اجتماعی گسترده، از زحمتکشان تا اقشار متوسط و بالای جامعه، آنها را در جهت تجدید نظر در برنامه‌های ضدسرمایه‌داری پیشین خود و تدوین طرح‌های رفرمیستی که اکثریت‌پذیر و رأی‌آور باشند سوق داده است. سومین عامل را شکست تجربه «سوسیالیسم واقعاً موجود» تشکیل می‌دهد که بسیاری از سوسیالیست‌ها را نسبت به اصل و ضرورت انقلاب اجتماعی، تغییرات بنیادین و در یک کلام ایده‌ها و طرح‌های ساختارشکنانه، آرمانی و ضد سرمایه‌داری نا امید و بدگمان کرده است. سرانجام مسائل امروز انقلاب و سوسیالیسم پرسش‌هایی نوین و بغرنج طرح می‌کنند که بدون پاسخ مانده‌اند و یا پاسخی برای آنها در این برهه زمانی و تاریخی وجود ندارد. کار سوسیالیست‌های ضد سیستمی امروزه بسی سخت‌تر از گذشته شده است. در چنین شرایط پیچیده‌ای، گرایش‌های واقعیت‌گرا و رفرمیست، در چهارچوب تمکین به امکان‌پذیری‌ها، میدانی فراخ برای ابراز وجود و عمل پیدا کرده و می‌کنند.

در ایران اما، افزون بر عوامل مشترک فوق، چپ سیستمی دارای شاخص‌های ویژه‌ی خود است. این چپ در دوران جمهوری اسلامی و در گسست از چپ سوسیالیستیک که در فاصله پس از شهریور ۱۳۲۰ با تشکیل حزب توده تا فروپاشی نظام سلطنتی بر جنبش چپ ایران از جهت فکری و ایدئولوژیکی تسلط داشت، به تدریج شکل می‌گیرد. چپ سیستمی ایران نیز مانند هم‌سان اروپایی و جهانی خود امر ضدسرمایه‌داری را هم در نظر و هم در عمل به کنار گذارده است. در توجیه آن، این چپ بر شرایط ویژه جامعه‌ی استبداد زده ایران اتکا دارد که مبارزه برای استقرار دموکراسی را بر مبارزه ضد سرمایه‌داری مقدم می‌کند. در این نگاه، سد گذرناپذیری این دو فاز دموکراتیک و ضدسرمایه‌داری را از هم جدا می‌سازد (اگر البته مرحله ضد سرمایه‌داری نزد اینان وجود داشته باشد که در حقیقت ندارد). اما اگر این مرحله‌بندی کردن مبارزات دموکراتیک و ضدسرمایه‌داری در گذشته می‌توانست از حقانیتی برخوردار باشد، امروزه با جهانی‌شدن سرمایه و نفوذش در هر گوشه‌ی زمین بیش از پیش معنای خود را از دست می‌دهد.

اما خصلت سیستمی این چپ ایرانی تنها محدود به عدم تلفیق مبارزه دموکراتیک ضد استبدادی با مبارزه ضد سرمایه‌داری نمی‌شود. در میدان اصلی فکری و عملی او یعنی مبارزه برای دموکراسی در ایران یعنی آن جا که نفی نظام جمهوری اسلامی مطرح است، اصلاح‌طلبی در حفظ سیستم به شکلی بارز در شعارها و موضع‌گیری‌های این چپ نمایان می‌شود. چپ سیستمی ایرانی در مبارزه با جمهوری اسلامی از پروژه سیاسی وفاق‌ی بزرگ جانبداری می‌کند که بتواند با جلب وسیع‌ترین نیروها، از اپوزیسیون‌های مختلف رژیم تا بخش‌هایی از حاکمیت اسلامی، تحولی تدریجی، بدون انقلاب و مسالمت آمیز در کشور به وجود آورد. طرحی که لازمه‌اش ترمیم جنبه‌هایی از جمهوری اسلامی و نه برچیدن آن است. اینان در حقیقت نظام جمهوری اسلامی و دین‌سالاری را در تمامیت‌اش به زیر سوال نمی‌برند. در شرایطی حتا شرکت در انتخابات جمهوری اسلامی در چهارچوب قانون اساسی اسلامی و نهادهای آن را به نام تاکتیک و سیاست‌ورزی جایز می‌شمارند.

چپ تمامیت‌خواه

چپ تمامیت‌خواه را می‌توان به طور عمده چپ لنینی- استالینی نامید. تاریخ این چپ به طور مشخص از انقلاب اکتبر روسیه در سال ۱۹۱۷ و تصرف قدرت توسط حزب بلشویک آغاز می‌شود. پیش از آن تئوری‌های اقتدارطلبانه لنینی زمینه‌های فکری سوسیالیسم استبدادی شرقی را فراهم کرده بود. در این سیکانس تاریخی، سوسیالیسمی که از ضرورت احتضار دولت سخن می‌گفت به ایدئولوژی و سیاست حفظ و تحکیم دولتی قدرقدرت، سلطه‌گر و پلیسی تبدیل می‌شود. شیوهی حزبی- دولتی به جای شیوهی شورایی می‌نشیند. حزب- دولت به جای طبقه‌ی کارگر و زحمتکش‌ان و به نام آن‌ها رسالت مهدوی قیومیت بر انسان‌ها و هدایت امور جامعه در همه‌ی زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را به دست می‌گیرد. دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی در اشکال مبتذل و جریب‌اورانه‌اش برای توجیه سلطه‌ی بی‌مانندی در تاریخ بشر که *ساختمان سوسیالیسم* در یک کشور نام می‌گیرد از سوی ایدئولوژی دولتی به خدمت گرفته می‌شوند.

اهم احزاب کمونیست در سه قاره آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین در این سیکانس تاریخی پا به عرصه‌ی حیات و رشد گذاشتند. آن‌ها، در اساس، همان سیستم سوسیالیسم دولتی مستقر در اتحاد شوروی را سرمشق خود قرار دادند و در چهارچوب عمومی بینش سوتیک که با انقلاب اکتبر در جنبش کمونیستی جهانی حاکم می‌شود فکر و عمل کردند. برخی از آن‌ها در کشورشان حتا صاحب نفوذ و قدرتی شدند. اما این سازمان‌ها و احزاب نیز، در اکثریت بزرگشان، همراه با فروپاشی سوسیالیسم واقعاً موجود در روسیه یا از هم پاشیدند یا در احزاب سوسیال‌دموکرات استتاله پیدا کردند. بخشی از آن‌ها نیز همچنان در فرقه‌هایی کوچک، در نوستالژی فرارسیدن ستاد رهبری پرولتاریا (به خوانید حزب- دولت استبدادی)، فعالیت بی‌مایه خود را ادامه می‌دهند.

چپ تمامیت‌خواه ایرانی نیز در منظومه‌ی ایدئولوژیکی، نظری، سیاسی، فلسفی و عملکردی سوسیالیسم استبدادی روسی به وجود می‌آید و رشد می‌کند. بخش گسترده‌ای از این چپ در دروان جمهوری اسلامی، هم‌طور که در غرب نیز رخ داد، تبدیل به چپ سیستمی شده است. با این حال بخش‌هایی همچنان در راه لنینیسم خود ادامه می‌دهند.

چپ تمامیت‌خواه ایرانی، مانند چپ رفرمیست، نمی‌خواهد سیستم سلطه را برچیند بلکه به جای آن سیستم دیگری را قرار می‌دهد که از بسی جهات نسبت به سیستم حاکم کنونی (سرمایه‌داری به‌علاوه‌ی دموکراسی نمایندگی) بدتر است. این چپ از جمله سرمایه‌داری را از بین نمی‌برد چون دستگاه دولت را به جای بخش خصوصی قرار می‌دهد. سه مبنای نظری وجودی این چپ عبارتند از: ۱- رهبری و حاکمیت تام و تمام و مطلق حزب که نام حزب کمونیست یا کارگری را می‌گیرد. ۲- رهبری و اقتدار دولتی بوروکراتیک، مستبد و پلیسی تحت رهبری همان حزب که نام دولت سوسیالیستی یا کارگری را به خود داده و بر همه‌ی وجوه زندگی و فعالیت شهروندان کنترل و اقتدار مطلق دارد. ۳- حاکمیت ایدئولوژی حزب- دولت بر جامعه که نام ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک را می‌گیرد.

چپ توتالیتر ایرانی در میدان مبارزه با استبداد و جمهوری اسلامی نیز، با این که از سرنگونی نظام در تمامیت‌اش دم می‌زند، اما استبداد و سلطه‌ی الیگارشی دینی بر جامعه را از بین نمی‌برد بلکه به جای آن استبداد و سلطه‌ی الیگارشی حزب- دولت را قرار می‌دهد. این همه با پیامدهایی چون محو آزادی‌های فردی و دموکراسی نمایندگی. خلاصه این که نزد این چپ چیزی که به طور اساسی وجود ندارد ایده‌ی رهایی از هر گونه سلطه است.

چپ رهایی‌خواه

چپ رهایی‌خواه، همان طور که گفتیم، در نفی دو چپ توتالیتار و سیستمی، ناگزیر باید از نو یعنی به تقریب از اساس، در هر جا و مکان، در سطح ملی و جهانی، دست به ابداع و تاسیس ایده‌ها، نظریه‌ها، راه‌کارها و شکل‌های نوین زند. برای اعتلای این چپ البته باید شرط‌بندی و مبارزه کرد. اما در عین حال باید دانست که رشد و توسعه‌ی آن آن در وضعیت امروز ملی و جهانی کاری بس دشوار، بغرنج و نیازمند زمان است.

سیاست روزمره امروز و آینده چپ رهایی‌خواه نمی‌تواند در جهت مخالفی گام بردارد که برای خود تعیین کرده است یعنی سیاست رهایی‌خواهانه. بی‌اعتبار شدن دو چپ سوسیال‌دموکرات و تمامیت‌خواه به‌ویژه از شکاف ژرف میان هدف‌های آرمانی و ادعایی آن‌ها از یکسو و سیاست‌ها و اقدام‌های روزمره‌شان در جهت خلاف آن هدف‌ها و ادعاها از سوی دیگر ناشی گردید.

رهاپش که هم آرمان و افق است و هم مضمون مبارزه‌ی کنونی، تنها می‌تواند در گستره‌ی مبارزاتی و مداخله‌گری تعریف و تبیین شود. در مبارزه برای آزادی و رهایی از سلطه‌های گوناگون. در مبارزه برای الغای مالکیت بر نیروهای مولده و ایجاد اشکال نوین تصاحب و کنترل جمعی بر آن‌ها که با دولتی کردن مغایر و متضاد است. در مبارزه برای مداخله و مشارکت شهروندان در اداره‌ی امور خود به سوی احتضار دولت. در مبارزه برای گسست از «سیاست واقعاً موجود» که نام دیگر «حکومت کردن و تحت حاکمیت قرار گرفتن» است. در مبارزه جهت برابری و عدالت اجتماعی. در مبارزه‌ی مردم برای تصاحب مستقیم و بی‌واسطه یعنی بدون نمایندگی امور خود به دست خود و برای خود. سرانجام در مبارزه برای تکامل آزادانه‌ی هر فرد چون شرط آزادی همگان در مشارکت و هم‌زیستی با هم.

تلاش در چنین مسیری البته تنها نظری نبوده بلکه عملی نیز می‌باشد. یعنی همراه با مداخله‌گری در مبارزات سیاسی و اجتماعی صورت می‌پذیرد. در این راه ما هم به رویکردی فلسفی نیاز داریم و هم به آزمودن شکل‌ها و شیوه‌های نوین مبارزاتی. چپ رهایی‌خواه به سه پرسش یا بغرنج امروزی باید پاسخ دهد: کدام تغییر وضع موجود؟ توسط کدام نیروی اجتماعی؟ و با کدام سازماندهی؟

۱- تغییر وضع موجود امروزه در گرو حل دو مناسبات پیچیده است. از یکسو مناسبات غالب سرمایه‌داری که بیش از پیش راه به‌روزی و برابری در جوامع را محدود و مسدود می‌کنند و از سوی دیگر جهانی‌شدن و به هم پیوستگی امور اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشورهای مختلف که راه‌حل‌های ملی و محلی را به میزانی تعیین کننده بیش از پیش غیر عملی می‌سازند. تغییر نظم موجود امروزه بیش از پیش در همه‌ی کشورهای جهان و از جمله در جامعه‌ی ایران وابسته به خروج یا گسست از مناسبات سرمایه‌داری در اشکال و درجات مشخص، مختلف و ویژه شده است. این در حالی است که راه‌حل‌های تاکنونی به اصطلاح ضد (یا غیر) سرمایه‌داری از نوع تمرکز مالکیت و اقتصاد در دست دولت (راه حل سوسیالیسم دولتی) و یا اصلاحات «دولت رفاه» در چهارچوب حفظ مناسبات بازار و سرمایه (راه حل سوسیال‌دموکراتیک)، در هر جا که طی یکصد سال گذشته تجربه شده‌اند، نشان داده‌اند که نه عدالت اجتماعی می‌آورند و نه برابری و بهزیستی برای مردم. امروزه **پرلوماتیک** تصاحب جمعی و دموکراتیک نیروهای مولده و کنترل جمعی آن‌ها در اشکالی که **نه دولتی باشد و نه خصوصی** همواره چون بغرنجی پیچیده بدون پاسخ باقی مانده است.

در چنین شرایطی و به طور نمونه در جامعه‌ی ایران، می‌دانیم که سه اصل جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین، اگر چه پیش‌شرط‌های هر گونه تحول و دگرگونی کشور ما را تشکیل می‌دهند، اما به تنهایی راه‌حل و پاسخی به چگونگی برون رفت از مناسبات اقتصادی حاکم در ایران که آمیزشی از سرمایه‌داری و اقتصاد رانتی متکی بر دولتی مستبد و کلان سرمایه‌دار است به دست نمی‌دهند. برای پاسخ گویی به چنین مسأله‌انگیزی، ما نیاز به ایده‌ها و راه‌کارهایی نوین و بدیع داریم که از هم‌اکنون و نه در آینده‌ای نامعلوم باید در دستور کار نظری‌مان قرار گیرند. امروزه،

خروج از مناسبات اقتصادی حاکم در یک کشور نمی‌تواند مستقل و جدا از دیگر کشورها در منطقه، قاره و جهان انجام پذیرد. نه تنها برآمدن جامعه‌ی نوین و مناسبات اجتماعی نوین در محدوده‌ی بسته‌ی یک کشور ناممکن می‌شود بلکه اصلاحات در یک کشور نیز بیش از پیش نیاز به همراهی و هم‌سویی دیگر مردمان و اقتصادها در کشورهای دنیا و منطقه دارند. چپ‌رهای خواه امروزی دیگر نمی‌تواند در چهارچوب محدود و بسته‌ی ملی بی‌اندیشد و مبارزه کند بلکه بیش از پیش، در هم‌سویی و هم‌کوشی با چپ‌های رهای خواه جهانی، باید به صورتی منطقه‌ای و جهانی فکر و چاره جویی کند.

۲- در بینش و سیستم نظری چپ سنتی، نقش فاعل اجتماعی را پرولتاریا یا طبقه کارگر ایفا می‌کرد. اما با تغییر و تحولات اجتماعی امروزی، تضاد میان کار و سرمایه، یعنی موضوع استثمار سرمایه‌داری در فرایند تولید، اگر چه همواره یک رکن مهم مبارزات طبقاتی و ضد سرمایه‌داری باقی مانده است، ولی جایگاه انحصاری سابق خود در دو سده نوزده و بیست را از دست داده است. امروزه، نه تنها در مراکز بزرگ سرمایه‌داری جهانی بلکه در همه جا، تضاد میان کار و سرمایه در گستره‌ی تولید دیگر تنها عامل کسب خودآگاهی ضد سرمایه‌داری و تنها محرک تغییر و تحولات و ایجاد جنبش‌های ضد سیستمی نمی‌شود، اگر چه این عامل اهمیت خود را همواره به مثابه‌ی بخش قابل توجهی از این جنبش‌ها حفظ می‌کند.

سلطه‌ی همه جانبه‌ی سود و سرمایه در همه‌ی حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی، دانشی، علمی، فرهنگی، فن‌آوری، رسانه‌ای و غیره امروزه بر کلیت جامعه و در همه‌ی ابعاد زندگی فردی، خصوصی و اجتماعی حاکم شده است. این سلطه نه تنها بر طبقه‌ی کارگر و در محیط تولید بلکه بر توده‌ی پرشمار و بسیارگونه multitude و در مکان‌های گوناگون اجتماعی اعمال می‌شود. این سلطه اما در عین حال می‌تواند (بدون آن که مسلم باشد) شرایط خودآگاهی، خودسازماندهی جمعی و مبارزه برای رهایی را در میان قشرهای وسیع اجتماعی مساعد کند. خودآگاهی ضد سرمایه‌داری و رهایی‌خواهانه و خودسازماندهی اجتماعی می‌تواند از مبارزاتی برون آیند که در بستر آن‌ها راه‌کارها و طرح‌های نفی سیستم حاکم مطرح می‌شوند. در این مبارزات، قشرهایی مختلف (و نه تنها کارگران) در میدان‌هایی مختلف (و نه تنها در میدان تولید) با نظام و ارزش‌های حاکم درافتاده و درگیر می‌شوند. مردمانی که تحت انقیاد مناسبات سرمایه‌داری قرار دارند با وارد شدن در میدان دخالت‌گری مدنی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و خود-سازماندهی... قابلیت‌ها و توانایی‌های خود را در کشف راه کارها جهت رهایی خود به کار می‌اندازند. امروزه شاهد آنیم که آن فاعل جمعی انقلابی و دگرگون‌ساز که می‌بایست برانگیزنده‌ی فرایند دگرسانی اجتماعی شود، تنها به صورت لحظه‌ای و ناپایدار در روی دادها و برآمدهای بزرگ مبارزاتی و جنبشی و در مکان‌های مشخص شکل می‌گیرد.

۳- در مساله سازماندهی، فلسفه و بینش چپ رهای خواه از یکسو بر قابلیت‌ها و توانایی‌های فاعل اجتماعی در جنبش‌ها و مبارزات اجتماعی و از سوی دیگر بر فاصله گرفتن از قدرت، دولت و تحزب کلاسیک تأکید می‌ورزد. این قابلیت‌ها و توانایی‌ها در جنبش‌های اجتماعی فرامی‌رویند. جنبش‌هایی که می‌توانند فضای پر چالش تبادل و تقابل نظری و تجربی باشند. در بستر آن‌ها مبارزه و عمل دگرگشتی اجتماعی با مراددهی فکری و تجربی آمیزش پیدا می‌کنند. خود شهروندان در چنین فرایندی نقش فاعلان، مبتکران و بازی‌کنان اصلی و مستقیم را ایفا می‌کنند. در یک کلام: مداخله‌گری مستقیم و بدون واسطه، بدون واگذاری، بدون نمایندگی کردن از دیگران و بدون نماینده کردن دیگری به جای خود.

امروزه با نقد و رد شکل‌ها و شیوه‌های کهنه و سنتی فعالیت سیاسی و سازمانی، چپ رهای خواه باید در تکاپوی اختراع شکل‌های نوینی از مشارکت و خودسازماندهی باشد. اشکال تاریخی و شناخته شده تحزب که تا کنون در نمونه‌ی حزب-دولت برای رهبری، تصرف قدرت و مدیریت سیستم عمل کرده و هم‌چنان نیز می‌کنند، نمی‌توانند سرمشق چپ رهای خواه در فرایند ابداع تشکلیابی‌اش قرار گیرند. شکل نوین سازماندهی امروزی باید دارای چنان

ساختاری باشد که شرایط مشارکت افراد و فعالان را به صورتی برابانه در آزادی دخالت‌گری و نظردهی آنان فراهم سازد. این اشکال نوین سازماندهی، در حد شناخت کنونی ما، به گونه‌ای می‌توانند باشند که به افراد و گرایش‌های مختلف و فعال و شرکت کننده امکان دهند نقش خود را به منزله‌ی کنشگران، دخالت‌گران و تعیین‌کنندگان مستقیم و بدون واسطه در شرایطی برابر و دموکراتیک ایفا کنند.

تحزب واقعاً موجود همواره برای تصرف قدرت و حکومت کردن ساخته و پرداخته شده است. حزبی که امروزه و در شرایط تاریخی کنونی به قدرت می‌رسد، بنا بر خصلت محافظه‌کارانه حفظ خود - چون دستگاهی در خود، برای خود و جدا از جامعه - برای اداره‌ی کشور ناگزیر دست به سلطه و ستم خواهد زد. ناگزیر کمر به حفظ وضع موجود و استمرار سیستم خواهد بست.

چپ رهایی‌خواه در زمان تاریخی کنونی باید چون نیرویی اپوزیسیونی عمل کند. دخالت‌گری او نه برای تصرف قدرت سیاسی و حکومت کردن بلکه برای زمینه‌سازی و یاری رسانی به برآمدن جنبش‌های اجتماعی رهایی‌خواهانه است. این چپ تنها می‌تواند دست به تدارک نظری و عملی چنین فرایندی زند که امری درازمدت است. مقدمات، زمینه‌ها و شرایط فرارویی سیاست رهایی‌خواهانه در روند جنبش‌های اجتماعی و روی‌دادهای نابهنگام و نامترقبه‌ای که ناممکن را ممکن می‌سازند فراهم می‌شوند.

یادداشت‌ها

۱- *فراخوان به مشارکت در روند شکل‌دهی تشکل بزرگ چپ* را در این آدرس می‌خوانید: <http://vahdatechap.com>

۲- *طرحی نو، نشریه شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران* شماره ۱۷۹ فروردین ۱۳۹۱ - مارس - آوریل ۲۰۱۲.

۳- این جستار را می‌توانید در این آدرس بخوانید: <http://vahdatechap.com/?m=139108>